

Study of Theories of Truth and Falsity Based on the First Sign of Surah Munafiqun (Feudists)

Mohammad Soltanirenani*

Department of Quranic Sciences and Hadith, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Abstract

In linguistics, there have been a large number of theories in defining truth and falsity. Muslim scientists have attempted to do this in different scientific fields. They consider 2 criteria for truth and falsity: congruity or incongruity with the external event, and informative belief. Regarding these 2 criteria, 4 theories have been formed: Correspondence Theory; Nazzam's viewpoints; Jahez's viewpoints as well as subjective and objective theory of truth and falsity. The adherents of the 4 theories have referred to the first sign of Surah Munafiqun. In this sign, on the one hand, the feudists have testified to the prophecy of Prophet Muhammad (PBUH), and on the other, God Has testified to their being liars.

Investigation of the characteristics of the sign as well as some other relevant signs has considered the 4th theory as the best. Congruity and incongruity with the objective reality is the verbal truth and falsity whereas congruity and incongruity with the informative belief is the subjective truth and falsity. Making a distinction between the two subjective and objective situations in truth and falsity will lead to noticeable results in the interpretation of Koranic signs.

Keywords: Surah Munafiqun; Theories of truth and falsity; congruity; verbal truth and falsity; subjective truth and falsity.

*Corresponding Author

بررسی نظریه‌های صدق و کذب در حوزه زبانشناسی بر محور آیه نخست سوره منافقون

محمد سلطانی رنانی

استادیار، گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

msr600@gmail.com

چکیده

در حوزه زبان‌شناسی نظریه‌های پرشماری در تعریف صدق و کذب جریان داشته است. اندیشمندان مسلمان نیز در حوزه‌های مختلف علمی بدین امر همت گماشته‌اند. آنان دو ملاک برای صدق و کذب در نظر داشته‌اند، مطابقت یا مطابقت‌نداشتن با واقع خارجی و مطابقت یا مطابقت‌نداشتن با باورِ خبردهنده. با توجه بدین دو ملاک چهار نظریه پدید آمده است: نظریه مطابقت، دیدگاه نظام، دیدگاه جاحظ و نظریه صدق و کذب فعلی و فاعلی. پیروان هر چهار نظریه به آیه نخست سوره منافقون استناد کرده‌اند. در این آیه از سویی منافقان به پیامبری پیامبر اکرم شهادت داده‌اند و از سویی دیگر خداوند بر دروغگوبودن منافقان شهادت داده است. بررسی بیشتر مفاد این آیه و البته در نظر گرفتن برخی از آیات وارد در این موضوع، به برتری دیدگاه چهارم می‌انجامد. مطابقت و مطابقت‌نداشتن با واقع عینی، صدق و کذب فعلی (خبری) است و مطابقت و مطابقت‌نداشتن با باورِ خبردهنده صدق و کذب فاعلی (مخبری) است. تفکیک بین دو حیثیت فعلی و فاعلی در صدق و کذب نتایج توجه‌برانگیزی را در تفسیر آیات قرآن در پی خواهد داشت.

واژه‌های کلیدی

سوره منافقون، نظریات صدق و کذب، مطابقت، صدق و کذب فعلی، صدق و کذب فاعلی.

مقدمه

بی‌گمان پس از عدل و ظلم پایدارترین و تأثیرگذارترین فضیلت و رذیلت اخلاقی، صدق و کذب است. فضیلت و رذیلتی که در همه ادیان، مذاهب و فرهنگ‌ها شناخته شده است و پایه احکام و قوانین و داوری‌ها قرار می‌گیرد. فضیلت و رذیلتی پر دامنه و بزرگ‌گستره که خود پایه و اساس فضیلت‌ها و رذیلت‌های دیگر است. تا آنجا که حکیم ملاصدرا صدق و کذب را در کنار حق و باطل و قبیح و جمیل، پایه اخلاق خردمحور می‌شمرد. (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۸۹). از این رو سخن از صدق و کذب و تعریف و حدود آن دو از دیرباز توجه اندیشمندان را برانگیخته است.

در بسیاری از آیات قرآن کریم سخن از صدق و کذب آمده است. ماده صدق ۱۵۵ بار و ماده کذب ۲۸۲ بار در قرآن آمده است. گذشته از این واژه‌هایی مانند «حَقٌّ» و ترکیب‌هایی مانند «الکَلِمُ الطَّيِّبُ» بر صدق و کلماتی مانند «افک»، «زور»، «افتراء» و «باطل» نیز بر کذب دلالت دارند.

در این مقاله کوشش شده است که نظریات وارد در تعریف صدق و کذب بیان شود و با در نظر گرفتن آیات قرآنی، به‌ویژه آیه نخست سوره منافقون آن نظریات بررسی و داوری شود. از این رو نخست درباره سوره منافقون و آیه نخست آن سخن می‌گوییم. پس از آن نظریات صدق و کذب را طرح و در پایان این نظریات را در پرتوی آیات وحی بررسی می‌کنیم.

۱. پیشینه پژوهش

بی‌گمان نخستین متولی طرح بحث صدق و کذب، علم اخلاق و فلسفه اخلاق است تا آشکار

کند که صدق چیست و کذب کدام است و وجه فضیلت یا رذیلت بودن این دو در چیست. از این رو در آثار فلسفی یونان نخستین گفتگوها درباره ملاک صدق و کذب یافت می‌شود. در تاریخ اسلام نخستین کسی که صدق و کذب را تعریف کرد، امیرمؤمنان علی است. وی می‌فرماید: «الصدق مطابقه المنطق للوضع الالهی، الکذب زوال المنطق عن الوضع الالهی»، راستی مطابقت سخن با قرارداد الهی است، دروغ برون رفت سخن از قرارداد الهی است (آمدی، ۱۳۶۶، ص ۲۱۸).

در فرهنگ اسلامی، عالمان دینی در دانش درایه که گونه‌های اخبار و روایات دینی را بررسی می‌کنند، آنگاه که از صدق و کذب خبر و خبردهنده سخن می‌گویند، ممکن است صدق و کذب را نیز تعریف کنند. فقیهان از آن رو که کذب حرام و صدق مطلوب است به تعریف این دو واژه همت می‌ورزند. مفسران در تفسیر آیاتی که درباره این فضیلت و رذیلت نازل شده است، به مباحثی پرداخته‌اند. و ادیبان و بلیغان آنگاه که خواسته‌اند خبر را تعریف کنند و از انشاء تمیز دهند و یا آنگاه که مجازگویی را تعریف می‌کنند و تفاوت مجاز را با دروغ آشکار می‌سازند، کذب را به دقت تعریف و تحدید می‌کنند تا از صدق بازشناخته شود.

اکنون نیز مقالات و پایان‌نامه‌هایی درباره طرح و بررسی نظریات صدق و کذب انتشار یافته است که برخی از آن‌ها از این قرارند:

مقاله «تشکیک در نظریه مطابقت در صدق و کذب»، اثر آقای مهدی دهباشی در فصلنامه معرفت، ش ۸، بهار ۱۳۷۳، ص ۳۸.

تأکید بر خواننده و شنیده شدن این سوره نشان‌دهنده توجه به خطر نفاق و منافقان در جامعه اسلامی است.

۱-۲. آیه نخست

«إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ».

آن هنگام که دورویان نزدت آیند، گویند: گواهی می‌دهیم که همانا تو فرستاده خداوندی و خداوند می‌داند که همانا تو فرستاده‌اش هستی و خداوند گواهی می‌دهد که همانا دورویان دروغ‌گویانند.

۲-۲. شأن نزول آیه نخست

هرچند آیات بعدی شأن نزول دارد و درباره عبدالله بن اُبی، سرکرده منافقان مدینه، نازل شده است؛ ولی آیه اول عمومیت دارد و شأن نزول خاصی برای آن نقل نشده است.

۳-۲. واژه‌های آیه نخست

اِذَا: اذا در دو معنی می‌آید: اول به معنای مفاجئه و اتفاق ناگهانی است. در این حالت فقط بر جمله اسمیه وارد می‌شود و نیازی به جواب ندارد و معنای زمان حال دارد و در ابتدای جمله قرار نمی‌گیرد، مانند: «فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى»^۱ (طه، ۲۰).

معنای دوم ظرف زمان مستقبل است و معنای شرط را نیز دربردارد. به فارسی «آنگاه» ترجمه می‌شود. این معنا ویژه جمله فعلیه است و استمرار زمانی را می‌رساند. رضی‌الدین استرآبادی (م. ۶۸۶ق.) می‌نویسد: اصل در کاربرد «اذا» آن است که برای زمان آینده باشد و درباره اتفاقی که حتماً در آینده روی می‌دهد، به کار می‌رود. و براین اساس در قرآن بسیار به کار رفته است؛ زیرا داننده پنهانی‌ها (خداوند)

مقاله «تئوری‌های صدق»، اثر آقای عبدالحسین خسروپناه در فصلنامه ذهن، ش ۱، بهار ۱۳۷۹.

نظریه «موصوف صدق در نظریه مطابقت»، اثر احمد حسین شریفی در مجله معرفت فلسفی، ش ۱۵، بهار ۱۳۸۶.

پایان‌نامه کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی با عنوان «نظریه صدق منطق‌دانان مسلمان»، اثر آقای محمدحسن عارف‌نیا با راهنمایی دکتر مهدی زمانی.

بررسی نظریات صدق و کذب بر محور آیه نخست سوره منافقون بیشتر توجه مفسران را برانگیخته است که تفسیری جامع بر قرآن کریم تدوین کرده‌اند. برای نمونه فخر رازی در تفسیر خویش مفاتیح الغیب و علامه طباطبایی در المیزان فی تفسیر القرآن به اجمال این موضوع را طرح کرده‌اند. همچنین در این باب می‌توان از کتاب «اخلاق در قرآن کریم» اثر آیه الله مکارم شیرازی (نشر امام علی، قم، ۱۳۸۷ش) نام برد.

۲. سوره منافقون

شصت و سومین سوره قرآن در ترتیب مصحف که در جزء بیست و هشتم قرار گرفته است، یازده آیه دارد که آیات اول تا نهم آن درباره منافقان نازل شده است. از جهت ترتیب نزولی صد و چهارمین سوره است و پس از سوره حج نازل شده و آیه هشتم آن درباره حادثه‌ای است که پس از غزوه بنی‌المصطلق به سال پنجم هجری اتفاق افتاد (بحرانی، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۳۳۶).

بر پیامبر و مسلمانان است که در رکعت دوم نماز جمعه این سوره را بخوانند و پسندیده است که در شب جمعه نیز این سوره در نماز مغرب خوانده شود.

^۱ پس ناگاه آن ماری شد که می‌خزید.

بدانچه روی می‌دهد، آگاه است (استرآبادی، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۱۸۵).

براساس آنچه گذشت، اذا در معنای دوم اگر بر سر فعل ماضی هم درآید، معنای آن را مستقبل می‌کند.

الْمُنَافِقُونَ: نَفَقَ راه زیرزمینی دوسویه است و در همین معنا نیز در قرآن به کار رفته است: «فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ»^۱ (انعام، ۳۵).

برهمن اساس موش صحرایی را نافق‌ها گویند؛ زیرا در زمین راه‌های چندسویه می‌کند و همینک نیز تونل را نَفَق و جمع آن را أَنْفَاق می‌گویند. منافق را از آن روی منافق گویند که دورو و دوچهره است. بظاهر ایمان می‌آورد و در باطن کفر می‌ورزد.

نَشَهِدُ: ماده شَهَدَ به معنای حضور و مشاهده‌ای است که به چشم یا به خرد به دست آید (طریحی، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۸۱). و ابن‌اثیر این ماده را در اصل به معنای دیدن به چشم دانسته است که از باب تشبیه معقول به محسوس در نمونه‌های قطع و یقین نیز به کار می‌رود (ابن‌اثیر، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۱۴). پس از این ماده شَهِد در اظهار آنچه که به چشم یا به خرد دیده شده است، به کار می‌رود. علامه طباطبایی می‌نویسد: شهادت، پذیرش دانش با حضور و حس است. پس از آن در معنای ادای شهادت و آشکارکردن شاهد آنچه را که می‌داند، به کار رفته است (طباطبایی، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۱۳۰).

به هر صورت واژه نشهد و یشهد در این آیه به همان معنای ادا و اظهار دانش و به‌سخن‌دیگر به معنای گواهی از روی علم و یقین آمده است. برخی از فقیهان عامه مانند احمد، شافعی، اوزاعی، ثوری و

ابوحنیفه واژه شهادت را از ادات قسم دانسته‌اند و در این آیه نیز سخن منافقان را که گفته‌اند: «نَشَهِدُ أَنْكَ لِرَسُولِ اللَّهِ» به معنای سوگندخوردن آنان دانسته‌اند. بدین دلیل که در آیه دوم خداوند می‌فرماید: «اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً»^۲. به نظر این دست از فقیهان سوگندهایی که سپر قرار داده شده، همان سخنان منافقان در آیه اول است که با واژه شهادت همراه شده است (زرکشی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۸؛ ابن‌جوزی، ۱۴۲۲، ج ۸، ص ۲۸).

این مطلب از سوی فقیهان شیعه پذیرفته نشده و واژه شهادت جزء واژگان سوگند به شمار نیامده است (حلی، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۱۷۱).

إِنْ: ادات تأکید است و در نمونه‌هایی که جمله مدخول آن، مفعول فعل پیشین آن باشد، همزه‌اش مفتوح می‌شود. مانند: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (آل‌عمران، ۱۸). در این آیه هرچند جملات مدخول آن، مفعول فعل پیشین‌اند؛ ولی به دلیل دخول لام تأکید (لام ابتداء) بر خبر **إِنْ** همزه آن مکسور شده است. اگر بر خبر لام ابتداء درآید، باید **إِنْ** خوانده شود:

و بعد ذات الكسر تصحب الخبر لام الابتداء نحو
إِنِّي لَوَزَّرَ (ابن‌ابی‌العقیل، ۱۴۰۰، ج ۱، ص ۳۶۲).

ل: لام تأکید یا لام ابتداء، معنای جمله را به‌طور کامل تأکید می‌کند.

۲-۴. بلاغت آیه

نکته‌ای درباره تأکیدهای آیه توجه‌برانگیز است، آیه شریفه دارای سه جمله مستقل است. در جمله اول که گفته منافقان است، سه تأکید وجود دارد: «نَشَهِدُ أَنْكَ لِرَسُولِ اللَّهِ» واژه نشهد و **إِنْ** و لام، هر سه

^۱ پس اگر توانستی نفقی در زمین بطلی.

^۲ سوگندهایشان را سپر قرار داده‌اند.

کنند و سوگند بخورند تا بتوانند نظر هر دو گروه را جلب کنند. از این روی مهم‌ترین ویژگی منافقان، دروغگویی آنان است که در آیات ۱۱ حشر و ۷۷ توبه و همچنین در آیه بحث‌شده به آن تصریح شده است. خداوند در برابر این تظاهر پرتأکید منافقان با تأکید بیشتری خبر از دروغگویی آنان می‌دهد؛ ولی در این آیه برای آنکه کسی گمان نکند که دروغگویی آنان به مفاد خبرشان که همانا رسالت پیامبر اسلام است، بازمی‌گردد، در یک جمله معترضه بر پیامبری آن حضرت تأکید می‌کند و سپس به دروغگویی منافقان شهادت می‌دهد.

نکته توجه‌برانگیز آنکه خداوند بر هر چیزی شهید و شاهد است؛ ولی در سرتاسر قرآن فقط به سه مطلب گواهی و شهادت داده است: خداوند به یکتایی خویش شهادت داده است (آل عمران، ۱۸)، به حقانیت آیات قرآن شهادت داده است (نساء، ۱۶۶) و سه بار به دروغگویی منافقان شهادت داده است (توبه ۱۰۷، حشر ۱۱ و منافقون ۱).

۳. نظریات صدق و کذب

همان‌گونه که گذشت مهم‌ترین ویژگی منافق، دروغگویی اوست. قرآن نیز در این آیه با تأکید فراوان دروغگویی منافقان را اعلام می‌کند. بی‌گمان صدق و کذب دو مفهوم متقابل هستند که تعریف یکی موجب شناسایی دیگری می‌شود. در تعریف صدق و کذب نظریات پرشماری ارائه شده است. آن‌گونه که همینک در فلسفه اخلاق معاصر، دست‌کم شش نظریه در تعریف صدق و کذب طرح می‌شود: نظریه مطابقت: ملاک صدق و کذب، مطابقت و مطابقت‌نداشتن با واقع است.

معنای جمله را تأکید می‌کنند. این تأکیدها از آن روست که منافقان در موضع اتهام بودند یا آنکه خود را در موضع اتهام می‌دیدند؛ بنابراین گفته خود را با چندین تأکید همراهی کردند.

«وَاللَّهُ يَغْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ» جمله دوم معترضه است. در جمله اول گفته منافقان نقل شده است که به پیامبری پیامبر اسلام گواهی داده‌اند و در جمله سوم خداوند به دروغگویی منافقان گواهی داده است. حال برای آنکه دانسته شود که این دروغگویی به پیامبری پیامبر باز نمی‌گردد، خداوند در جمله دوم با دو تأکید *إِنَّ* و *لَا* بر پیامبری پیامبر صحنه می‌گذارد.

جمله سوم همراه با پنج تأکید است: «وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ»، دو واژه *اللَّهِ* و *الْمُنَافِقُونَ* می‌توانستند به صورت ضمیر آیند و هرگاه که متکلم بتواند ضمیر آورد، ولی اسم ظاهر آورد، به‌گونه‌ای کلامش را تأکید کرده است. واژه‌های *يشهد*، *إِنَّ* و *لَا* نیز معنای جمله را تأکید می‌کنند. بر این اساس خداوند در جمله سوم با پنج تأکید منافقان را دروغگو دانسته است؛ زیرا منافقان ممکن است هم خوش‌چهره باشند و هم به زیبایی سخن بگویند و مردم را بفریبند. این تأکید فراوان از آن روست که کسی فریب ظاهر و سخنان آنان را نخورد.

۲-۵. ارتباط نفاق و کذب

قرآن کریم واکنش مردمان درباره وحی و دین را در سه بخش عمده بیان می‌کند، برخی می‌پذیرند و ایمان می‌آورند، برخی نمی‌پذیرند و کفر می‌ورزند و دسته سوم بظاهر می‌پذیرند و در دل کافرند.

از آنجا که منافقان با گروه مؤمنان اظهار ایمان می‌کنند و با گروه کافران سخن بر وفق آنان می‌گویند، همواره مجبورند دروغ بگویند و بر دروغشان تأکید

اثربخشی نتیجه و غایت صدق و راستی است، نه تعریف و ملاک. بی‌گمان دو پرسش «چيست» و «به چه می‌انجامد» گوناگون هستند. پاسخ پرسش نخست، تعریف و تحدید است و پاسخ پرسش دوم بیان غایت و نتیجه (برای مطالعه بیشتر درباره این نظریه ر.ک. جیمز، بی‌تا، ص ۴۰).

نظریه نسبیت: بنابر این دیدگاه، آدمی به ادراک مطلق دست نمی‌یابد؛ بلکه همواره معرفت و فهم وی نسبی است. شناخت آدمی و از جمله حکم وی به صدق یا کذب قضایا حاصل برخورد دستگاه ادراکی حسی با عالم خارج است. براین اساس صدق و کذب قضایا و هرگونه شناخت و فهم آدمی نسبی خواهد بود. بی‌گمان این دیدگاه پایه‌های اخلاق را ویران خواهد کرد و البته راه را بر هرگونه گفتگو میان اندیشمندان خواهد بست. (برای مطالعه بیشتر درباره این نظریه ر.ک. طباطبایی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۹۸-۱۱۱).

نظریه زیادتی (کاهش‌گرا، حشو و اطناب): بنابر این دیدگاه، دو وصف کذب و صدق درباره قضایا، اوصاف زائد و حشو است و حذف آن‌ها هیچ مشکلی در ارزیابی منطقی‌شان ایجاد نمی‌کند. برای نمونه دو قضیه «آسمان آفتابی است» و «راست است که آسمان آفتابی است» با یکدیگر تفاوتی ندارند.

بزرگ‌خطای این دیدگاه آن است که صدق و کذب را درون مفاد قضیه قرار داده است. درحالی‌که صدق و کذب دو وصف عارض بر قضیه است. به بیان دیگر وقتی دو قضیه «آسمان آفتابی است» و «آسمان آفتابی نیست» را با توجه به وحدت‌های هشت‌گانه باب تناقض با یکدیگر مقایسه می‌کنیم، نمی‌توان هر دو را صادق یا کاذب دانست؛ بلکه بی‌گمان یکی از این دو قضیه صادق و دیگری کاذب

این دیدگاه را می‌توان کهن‌ترین و رایج‌ترین نظریه در باب صدق و کذب دانست. چنانکه برخی گفتگوهای فلسفی افلاطون و ارسطو بر این دیدگاه دلالت دارند (افلاطون، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۱۵۰۸؛ ارسطو، ۱۳۶۷، ص ۱۱۹).

در محیط منطقی و فلسفه اسلامی نیز این دیدگاه طرح و پذیرفته شده است (برای نمونه ر.ک. ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ۴۸ و ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۸۹).

نظریه تالئم (هماهنگی جمعی): قضیه‌ای صادق است که با نظامی از قضایای معقول و اصول پذیرفته‌شده منطقی و مقبول سازگار باشد. به بیان دیگر صدق و کذب قضیه بسته به هماهنگی و سازگاری قضیه با مجموعه قضایای عقلی و عقلائی است.

این دیدگاه با نقدهای جدی و استوار روبروست. بی‌گمان هماهنگی و تناسب با مجموعه قضایای عقلی و عقلائی شرط لازم برای صدق قضیه است، ولی شرط کافی نیست. ممکن و محتمل است که قضیه‌ای متناسب و هماهنگ با نظام عقلی و عقلائی مقبول، جعل شود (برای مطالعه بیشتر درباره این نظریه ر.ک. فولکیه، ۱۳۷۰، ص ۵-۳۶۴).

نظریه عمل‌گرایانه (پراگماتیسم): گزاره‌ای صادق است که نتیجه‌بخش و مفید باشد.

دو نقد اساسی بدین نظریه متوجه است: نخست آنکه مفیدبودن و اثربخشی به شدت مبهم است. آیا این دو مفهوم نتایج کوتاه‌مدت را دربرمی‌گیرد یا آنکه به بلندمدت و نتیجه کلی و نهایی نظر دارد؟ آیا سودمندی و نتیجه‌بخشی تنها در چارچوب زندگی دنیا ارزیابی می‌شود یا آنکه با باورهای آخرت‌گرایانه نیز جمع می‌شود؟ نقد دوم آن است که مفیدبودن و

خواهد بود (برای مطالعه بیشتر درباره این نظریه ر.ک. آیر، ۱۳۸۵، ص ۱۱۱).

نظریه غیرتوصیفی: زمانی که درباره قضیه، واژه صادق یا کاذب را به کار می‌بریم، آن قضیه را توصیف نکرده‌ایم و از آن خبر نداده‌ایم؛ بلکه عبارتی انشایی به کار برده‌ایم. به بیان دیگر زمانی که می‌گوییم: قضیه «باران می‌بارد» صادق است، گویی گفته‌ایم: من تأیید می‌کنم که باران می‌بارد. براین اساس صدق و کذب وصف اخباری قضیه نیستند؛ بلکه واژگانی انشایی و در مقام تنجیز و تأیید هستند. خطای این دیدگاه در این نکته نهفته است که بسیاری از قضایای خبری با مضمونی انشایی ملازمه دارند. درباره کذب و صدق نیز اینگونه است، صادق یا کاذب دانستن قضیه، وصفی اخباری است که البته با انشاء تأیید و تنجیز ملازمه دارد (برای مطالعه بیشتر ر.ک. رسولی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۲-۹۷).

موضوع این مقاله بررسی نظریاتی در باب صدق و کذب است که در محیط اندیشه اسلامی و بر محور آیات قرآن کریم به ویژه آیه نخست سوره منافقون شکل گرفته است. این دست دیدگاه‌ها تنها بر یکی از دو یا هر دو ملاک در تعریف صدق و کذب تکیه دارند، واقع عینی (خارج)، باور ذهنی (اعتقاد).

۳-۱- نظریه نخست: مطابقت با واقع

بیشتر صاحب نظران بر این باورند که دروغ بدین معناست که خبر با واقع خارجی مطابقت نداشته باشد. به بیان دیگر گوینده با سخنانش خبری را القاء می‌کند و بدان خبر وجود لفظی (یا کتبی) می‌دهد. حال اگر این وجود لفظی با وجود خارجی مطابق نباشد، آن سخن دروغ و آن گوینده دروغگو خواهد بود و در آن سو نیز مطابقت مفاد خبر با واقع خارجی

یا به تعبیر دیگر مطابقت وجود لفظی با وجود خارجی، صدق است. این دیدگاه، نظریه مطابقت نام دارد و کهن‌ترین و پرطرفدارترین سخن در تعریف صدق و کذب است. برای نمونه ابوهلال عسکری (م. ۳۹۵ق) چنین تعریفی ارائه می‌دهد (عسکری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۹۴). بدرالدین زرکشی (م. ۷۹۴ق) این نظریه را رأی مشهور می‌شمرد و از آن دفاع می‌کند و در اثبات آن بدین آیه تمسک می‌کند: «وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ» (نحل، ۳۹) (زرکشی، ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۸۲).

در تحلیل استدلال زرکشی باید گفت: آیات ۳۸ و ۳۹ سوره نحل بر آن دلالت دارد که خداوند مردگان را برمی‌انگیزد تا آنچه که مردمان در آن اختلاف داشته‌اند، آشکار کند و کافران بدانند که دروغگو بوده‌اند. با اینکه کافر مطابق باور خویش سخن گفته است؛ ولی این آیه نشان می‌دهد که کذب کافران در آخرت دانسته می‌شود. آن زمان که مطابقت سخنان پیامبران و مؤمنان با واقع و مطابقت نداشتن باور کافران با واقع آشکار می‌شود. پس این آیه بر آن دلالت دارد که صدق و کذب خبر و صادق و کاذب بودن خبردهنده به معنای مطابقت و مطابقت نداشتن سخن با واقع است.

دیگر استدلال زرکشی به حدیث شریف نبوی است که فرمود: «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا...» (مسلم، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۰)، به بیان زرکشی قید «متعمداً» در سخن پیامبر احترازی است و بر آن دلالت دارد که کذب دوگونه است: عمدی و غیرعمدی. پس آن کس که نسبتی نامطابق با واقع به پیامبر می‌دهد و می‌داند این نسبت مطابقت ندارد، کذبش تعمدی است و مستحق عذاب. این بیان پیامبر نشان‌دهنده آن است که

کذب نسبت خبر با واقع است و نسبتش با اعتقاد خبردهنده در کذب بودن کذب تأثیری ندارد؛ بلکه در عمدی بودن آن تأثیر دارد.

این تعریف در محیط شیعی نیز مقبول است، چنانکه شهید ثانی (فقیه شیعه، شهادت ۸۸۶ق.) سخن صحیح‌تر را این سخن می‌شمارد (عاملی، ۱۴۰۲، ص ۵۴) و در فقه نیز بر پایه همین تعریف فتوا می‌دهد (عاملی، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۲۵۰).

بنابراین دیدگاه صدق و کذب دو مفهوم انتزاعی، ثابت و متناقض با یکدیگر هستند. عمده پرسش‌ها و نقدها در بررسی این دیدگاه به تعریف مفهوم مطابقت و واقع بازمی‌گردد.

سخن ملفوظ یا مکتوب آدمی در چارچوب زبان و واژگان شکل می‌گیرد. زبان‌آوری و واژه‌پردازی را می‌توان مهم‌ترین آموخته و ساخته بشری دانست. بدان پایه مهم که خداوند آن را در رتبه آفرینش و وحی یکی از سه نشانه وجود و مهربانی خویش شمرده است (ر.ک. الرحمن، ۴-۱). زبان با همه پیچیدگی‌ها و درهم‌تنیدگی‌هایش همواره دغدغه بسیاری از اندیشمندان بوده و هست. حال نمی‌توان به سادگی و آسانی به مطابقت یا مطابقت‌نداشتن محصول این سامانه‌ای این‌چنین شگفت با رویداد خارجی حکم کرد. چه بسا سخنی در یک بطن از معانی خویش با واقع خارج مطابقت کند و در بطنی دیگر مطابق نباشد. به سخن امیرمؤمنان در نکوهش عراقیان بنگرید که می‌فرماید: به من خبر رسیده است که شما می‌گویید: علی دروغ می‌گوید... هرگز، چنین نیست؛ بلکه گفته‌ای (گویی) است که بر شما پنهان بوده است و شما اهل آن نبوده‌اید (سیدرضی، ۱۳۹۵، ص ۱۰۰).

امیرمؤمنان در برابر تهمت دروغ‌گویی به عراقیان چنین پاسخ می‌دهد که هرچند امیرمؤمنان و عراقیان به یک زبان سخن می‌گفتند؛ ولی گستره سامانه زبان و واژگان آنقدر بزرگ است که سخن و گویش امیرمؤمنان بر عراقیان پنهان مانده است و آنان با گفته امام علی «غریبه» شده‌اند و از این رو وی را دروغگو می‌پندارند.

براین اساس سامانه زبان و واژگان هم‌اورد و همسان با واقعیت خارجی نیست تا بتوان از مطابقت - به معنای این‌همانی - میان آن دو سخن گفت و اگر مطابقت به معنای این‌همانی نباشد، چه تعریفی از آن می‌توان ارائه داد تا فاصله و تفاوت جهان زبان را با جهان واقع پُر کند.

ازسویی دیگر فیلسوفان «واقعیت خارجی» را که ملاک صدق و کذب است، بررسی کرده‌اند. آدمی چگونه از چه راه و با کدامین ابزار با «واقعیت خارجی» ارتباط پیدا می‌کند؟! آیا حواس پنجگانه، دریافت درونی و یا درک عقلانی ما «واقع خارجی» را کاملاً همان‌گونه که هست به ما می‌شناساند؟! دانش ما به آنچه در خارج روی داده، تام و کامل نیست. این نکته‌ای است که صدرالمآلهین در تعریف صدق و کذب بدان می‌پردازد. به بیان وی دانش آدمی بر گذشته و آینده، بلکه بر حال احاطه ندارد؛ بنابراین نمی‌تواند به تعین صدق و کذب خبر حکم جزمی کند. تنها کسی می‌تواند چنین حکم کند که دانشش بر ازل و ابد احاطه دارد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۱۵۳).

ازسویی دیگر آن دسته از گزاره‌هایی که نهاد (مسندالیه) آن ذهنی است و وجود خارجی ندارد را نمی‌توان با واقعیت خارجی سنجید. ازاین رو

«اخبار از معدوم» می‌نویسد: همواره از آنچه که در درون است، خبر می‌دهیم، هرچند که در عین (خارجی) معدوم باشد، مثلاً زمانی که می‌گوییم: قیامت خواهد بود، خبر می‌دهیم که آن قیامتی که در ذهن خویش دانسته‌ایم، آنگونه وجودی که در نفس ما مفهوم است، خواهد یافت. براین اساس مخبر غنه (از آن خبر داده شده) در نفس ما موجود است و درحقیقت ما در آنچه در نفس خویش داریم، خبر می‌دهیم (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۳۴).

و البته دلیل قرآنی موافقان این دیدگاه آیه نخست سوره منافقون است. تحلیل این استدلال از این قرار است که خداوند منافقان را کاذب می‌شمرد، با اینکه سخن ایشان راست و مطابق واقع بوده است. دروغ‌گودانستن منافقان در این آیه از این بابت است که سخن آنان مطابق اعتقادشان نیست، هرچند مطابق واقع هست.

پیروان دیدگاه نخست از استدلال گروه دوم به آیه نخست سوره منافقون به چند وجه پاسخ داده‌اند:
الف- دروغ‌گوبودن منافقان به آغاز سخنشان بازگشت می‌کند که گفتند: «نشهد». شهادت به معنای موافقت زبان با دل است. منافقان با این سخن تأکید می‌کنند که زبانشان همراه با دلشان پیامبری حضرت مصطفی را پذیرفته است. درحالی‌که این همراهی وجود ندارد و آنان در دل پیامبری آن حضرت را باور ندارند، پس در واقع آنان شهادت نداده‌اند.

این پاسخ نقد می‌شود، از آن رو که در عالم خارج منافقان شهادت داده‌اند. پس اینکه بگویند: «نشهد» مطابق واقع است. آنچه مطابق واقع نیست، لازمه شهادت است، نه خود شهادت. شهادت دادن همین اقرار و اعتراف زبانی است، مطابقت دل و زبان لازمه

فیلسوفان در تعریف صدق و کذب این گزاره‌ها به جای واقع «نفس الامر» را قرار می‌دهند (ر.ک. سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۲۱۲).

و تعریف منقول از امیرمؤمنان در این باب نیز توجه‌برانگیز است. آنگونه که گذشت، آن حضرت ملاک صدق و کذب را «وضع الهی» می‌شمرد که همانا «حق» است و البته حقیقت با واقعیت یکسان نیست.

هرچند صاحب‌نظران نظریه مطابقت را همواره نقد و بررسی کرده‌اند؛ ولی با توجه به تکمیل و تعدیل‌هایی، بویژه آنچه که در دیدگاه سمانتیکی صدق (ر.ک. ناگل، ۱۳۶۴، ص ۱۱۳-۱۱۰) روی داده، هنوز رایج‌ترین دیدگاه در تعریف صدق و کذب است.

۲-۳. نظریه دوم: مطابقت با اعتقاد (نظام)

دیدگاه دوم آن است اگر باور گوینده با خبر او مطابق نباشد، آن سخن دروغ و آن گوینده دروغگو خواهد بود. براین اساس واقعیت خارجی تعیین‌کننده نیست؛ بلکه این باور گوینده است که سخن وی را کاذب یا صادق قرار می‌دهد. به سخن دیگر اختلاف وجود لفظی (یا کتبی) با وجود ذهنی دروغ است. فخر رازی در تفسیر آیه نخست سوره منافقون می‌نویسد: هر آن کس که از چیزی خبر دهد و اعتقادی بر خلاف آن داشته باشد، پس او دروغ‌گوست؛ زیرا دروغ به معنای مخالفت وجود لفظی با وجود ذهنی است (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۳۰، ص ۱۲). این دیدگاه به‌طور وسیع به ابواسحاق نظام (م. ۲۳۱ق) نسبت داده شده است (ر.ک. زرکشی، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۲۸۸). شیخ الرئیس ابوعلی سینا (م. ۴۲۸ق) نیز دیدگاهی این چنین دارد. وی در بحث

صدق و کذب نیست و هر خبری یا صادق است و یا کاذب.

و البته این دیدگاه با دو نظریه غیرتوصیفی و نسبیت در صدق و کذب هم‌سو است؛ زیرا صدق و کذب خبر نسبت به باورِ خبردهنده تغییر می‌کند و برگرفته از باور اوست.

و همین دو ویژگی فوق، سرچشمه نقد و اعتراض بر این نظریه می‌شود. متفاهم عرفی از صدق و کذب آن است که واسطه‌ای میان آن دو نیست و پیروی صدق و کذب از باورِ خبردهنده مستلزم آن می‌شود که نتوانیم به صدق یا کذب هیچ‌کس حکم کنیم؛ زیرا اعتقاد امری درونی است و هیچ‌کس به جز علام‌الغیوب بر اعتقاد آدمی آگاه نیست.

۳-۳. نظریه سوم: جمع بین دو نظریه پیشین (جاحظ)
دیدگاه سوم جمع بین دو سخن پیشین است و به شاگرد نظام، جاحظ (عمر و بن‌بجر، م. ۲۵۵ق.) نسبت داده می‌شود. براساس این دیدگاه سخنی صادق است که هم مطابق واقع و هم مطابق عقیده گوینده باشد و سخنی کاذب است که هم با واقع خارجی و هم با باور گوینده مخالف باشد. صدق و کذب براساس این دیدگاه اخص از صدق و کذب براساس دیدگاه اول و دوم است؛ زیرا در تعریف صدق و کذب شرط هر دو دیدگاه پیشین لحاظ شده است.

عمده دلیل قرآنی که برای اثبات دیدگاه سوم بدان تکیه می‌شود، آیه هشتم سوره سبأ است: «**أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ**»، تحلیل و توضیح این استدلال آن است که این آیه از زبان کافران دو فرض را درباره پیامبر اکرم طرح می‌کند: آیا او بر خداوند دروغ بسته است یا آنکه دیوانه است. کافران، پیامبر را

این اعتراف است. منافقان در واقع خارجی نیز شهادت می‌دادند، پس در سخنشان: «نشهد» نیز راستگو هستند.

همین نقد موجب آن شده که پیروان دیدگاه نخست، پاسخ دومی ارائه دهند.

ب- اگر آنان از پیامبری حضرت مصطفی خبر داده بودند، راستگو بودند؛ ولی حال که خبر خویش را شهادت نام گذاشته‌اند، آنان در این نامگذاری دروغگویند.

نقد وارد بر هر دو پاسخ آن است که ظاهر آیه چنین دلالت دارد که منافقان در مفاد شهادتشان: پیامبری حضرت مصطفی دروغگویند، نه در شهادت‌دادن و نه در اینکه خبر را شهادت نامیده‌اند.

ج- آنان خود را در این سخن (پیامبری حضرت مصطفی) دروغگو می‌دانند و خداوند باور خودشان را بیان کرده است.

این پاسخ نیز پذیرفته نیست، صریح آیه آن است خداوند آنان را دروغگو می‌داند؛ بلکه به دروغگو بودنشان شهادت می‌دهد.

هر سه پاسخ فوق را می‌توانید بیابید: (زرکشی، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۲۸۸).

نکته توجه‌برانگیز درباره دیدگاه دوم آن است که بنابر آن تقابل صدق و کذب، عدم و ملکه است و تنها در جایی وجود دارد که گوینده سخن، اعتقادی داشته باشد و سخنش مطابق یا نامطابق با آن سخن باشد. پس در جایی که گوینده اعتقادی ندارد و سخنی از سر شک، وهم یا هزل بر زبان جاری می‌کند، او نه صادق است و نه کاذب. براین اساس در دیدگاه دوم بین صدق و کذب واسطه پیدا می‌شود. درحالی‌که بنابر دیدگاه نخست هیچ واسطه‌ای بین

^۱ آیا بر خداوند دروغ بسته است یا آنکه دیوانه است؟

منافقون استناد می‌کند (راغب، ۱۹۹۹، ج ۱، ص ۱۱۸).
 محی‌الدین درویش (م. ۱۴۰۳) نظر راغب را قولی
 مستقل برمی‌شمرد (درویش، ۱۴۱۵، ج ۱۰، ص ۲۷).

۳-۴. نظریه چهارم: صدق و کذب، فعلی و فاعلی

دیدگاه چهارم نظریه‌ای تفصیلی بین دیدگاه اول
 و دوم است. براساس این نظریه، اختلاف خبر گوینده
 با واقعیت خارجی، کذب فعلی (خبری) است و
 اختلاف خبر گوینده با عقیده خودش کذب فاعلی
 (مخبری) است. اگر خبر با واقع سازگار باشد، صدق
 فعلی (خبری) است و اگر با باورِ خبردهنده مطابق
 باشد، صدق فاعلی (مخبری) است.

اگر ملحدی بگوید: خداوند وجود ندارد. بنابر
 دیدگاه اول دروغگوست و بنابر دیدگاه دوم
 راستگوست و بنابر دیدگاه سوم نه دروغگوست و نه
 راستگو. ولی بنابر دیدگاه چهارم وی کذب فعلی دارد
 و صدق فاعلی؛ خبرش دروغ است ولی خودش
 دروغگو نیست. و اگر منافقی بگوید: محمد مصطفی
 پیامبر خداوند است، بنابر دیدگاه نخست راستگوست
 و بنابر دیدگاه دوم دروغگوست و بنابر دیدگاه سوم
 نه راستگو و نه دروغگو و بنابر دیدگاه چهارم، صدق
 فعلی دارد و کذب فاعلی؛ خبرش راست است و خود
 او دروغگوست (برای مطالعه بیشتر درباره این چهار
 نظریه ر.ک. تفتازانی، ۱۴۱۷، ص ۵۰؛ توحیدی،
 ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۹۵).

در اثبات دیدگاه دیدگاه چهارم و تفکیک میان
 کذب فعلی و فاعلی می‌توان بدین آیه تمسک کرد:
 «إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ
 وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ» (نحل، ۱۰۵).
 تنها آن کسان که به نشانه‌های خداوند ایمان
 نمی‌آورند، دروغ می‌گویند و هم آنان دروغ‌گویانند.

صادق نمی‌دانستند و در کنار احتمال کذب،
 دیوانه‌بودن را نیز در نظر داشتند، پس نزد آنان بین
 صدق و کذب واسطه وجود داشته است، آنان خبر
 دیوانه را نه راست می‌دانستند و نه دروغ.

براساس دیدگاه جاحظ بین خبر صادق و کاذب
 واسطه‌هایی پدید می‌آید، اگر سخن گوینده با واقع
 مطابق ولی با باور او ناسازگار باشد یا آنکه با واقع
 ناسازگار ولی با عقیده‌اش مطابق باشد، اینگونه خبرها
 نه صادق‌اند و نه کاذب. در این آیه نیز بین صدق و
 کذب وجه سومی تصویر شده است. دیوانه نه صادق
 دانسته شده است و نه کاذب؛ زیرا دیوانه باوری ندارد
 تا سخن وی با باورش سنجیده شود. پس تردید
 موجود در این آیه تنها با سخن جاحظ سازگار است.

ملاصالح مازندرانی (م. ۱۰۷۱ق) پس از نقل
 سخن جاحظ و استدلال به آیه فوق می‌نویسد: پاسخ
 استدلال به آیه آن است که کافران بین افتراء و خبر
 دیوانه تردید داشتند و افتراء دروغ عامدانه
 (دروغ‌پردازی) است. پس منظور آنان این بوده است
 که آیا پیامبر بعمد دروغ می‌گوید یا دیوانه است و
 دروغش از عمد نیست. پس در هر دو فرض، خبر
 پیامبر را دروغ می‌پنداشتند؛ ولی این دروغ را در دو
 فرض عمدی و غیرعمدی منحصر می‌دانستند
 (مازندرانی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۲۸).

راغب اصفهانی (م. ۵۰۲ق) در تفسیر آیه ۲۳
 سوره بقره دیدگاه جاحظ را در تعریف صدق
 پذیرفته است. وی صدق را مطابقت خبر با واقع و با
 اعتقاد خبردهنده می‌شمارد. ولی کذب را گسترده و
 شامل تعریف می‌کند و آنچه را که مخالف واقع یا
 مخالف باورِ خبردهنده باشد، کذب می‌داند. راغب
 اصفهانی برای اثبات نظر خود به آیه نخست سوره

گوینده. بی‌گمان در نظر گرفتن گوینده در داوری و ارزش‌گذاری بر گفته، نقطه امتیاز و برتری دیدگاه چهارم بر دیدگاه‌های پیشین است.

دیدگاه چهارم با رویکرد زبان‌شناسی شناختی نیز قرابت دارد. زبان‌شناسی شناختی رویکردی در مطالعه زبان است که رابطه میان زبان انسان، ذهن او و تجارب اجتماعی و فیزیکی او را بررسی می‌کند. به عبارت دیگر در زبان‌شناسی شناختی تلاش می‌شود تا مطالعه زبان براساس تجربیات ما از جهان، نحوه درک و شیوه مفهوم‌سازی باشد؛ بنابراین مطالعه زبان از این نگاه، مطالعه الگوهای مفهوم‌سازی است. با مطالعه زبان می‌توان به ماهیت و ساختار افکار و آراء ذهن انسان پی برد. این رویکرد زبان‌شناسانه در شناخت معنی و ارزیابی گزاره از جهت صدق و کذب بر تأثیر ذهن و باور گوینده سخن تأکید دارد و اصولاً معنای گزاره معادل توانایی‌های شناختی مانند ادراک فرض می‌شود (راسخ مهند، ۱۳۸۹، ص ۶-۷).

برخی از اندیشمندان با توسعه و تعمیم دو حیثیت فعلی و فاعلی به همه خوبی‌ها و بدی‌ها (فضائل و رذائل)، دو اصطلاح «حُسن و قُبْح فعلی» و «حسن و قبح فاعلی» را بنیان نهاده‌اند. اصطلاح نخست به معنای کردار نیک یا زشت قطع نظر از فاعل آن است و اصطلاح دوم ناظر به وجه استناد نیکی و زشتی به «فاعل» آن است. این دو اصطلاح بویژه در کلام و اصول فقه توجه برانگیز بوده است و مباحثی درباره اطاعت و عصیان و تجرّی را پشتیبانی می‌کند (برای نمونه ر.ک. لواسانی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۱۹۹).

در این آیه دروغگویان کسانی هستند که دروغ می‌گویند؛ یعنی به دروغ‌بودن خودشان آگاه هستند و خبر دروغشان را باور ندارند؛ ولی آن‌کس که مخالف واقعیت و مطابق اعتقاد خویش خبر می‌دهد، هرچند خبرش دروغ است؛ ولی وی دروغ‌پرداز نیست، پس دروغگو نیست.

علامه طباطبایی در طرح و تأیید نظریه چهارم می‌نویسد: دروغ بر خلاف راست است و بدان معناست که خبر با خارج مطابق نباشد، پس کذب مانند صدق صفت خبر است. گاه مطابقت یا مطابقت‌نداشتن خبر را با باور خبردهنده در نظر می‌گیرند، پس اگر خبرش با باورش مطابق باشد، راستگو است و اگر مطابق نباشد، دروغگوست... و گونه اول را صدق و کذب خبری و دومی را صدق و کذب مُخبری نامند (طباطبایی، ۱۴۲۲، ج ۱۹، ص ۳۲۳).

دیدگاه چهارم هر دو ملاک صدق و کذب را پذیرفته است. مطابقت یا مطابقت‌نداشتن با واقع عینی را ملاک صدق و کذب در ساختار فعلی قرار داده است و مطابقت و مطابقت‌نداشتن با باور خبردهنده را ملاک صدق و کذب در ساختار فاعلی دانسته است. به بیان دیگر دیدگاه چهارم مبتنی بر تفکیک بین دو حیثیت فعلی و فاعلی است. رویداد واحد از آن جهت که در جهان خارج روی داده، «فعل» است و از آن جهت که به انجام‌دهنده‌اش نسبت داده می‌شود، حیثیت «فاعلی» را پذیرا و رویداد واحد است؛ ولی دو حیثیت فعلی و فاعلی دو وجه انتزاعی آن رویداد واحد است. از این رو تفکیک بین کذب و صدق فعلی و فاعلی یک سخن را در دو منظر ارزیابی می‌کند، به خودی خود و بریده از گوینده، مستند و پیوسته به

۳-۵. آیه نخست سوره منافقون و نظریات صدق و کذب

پیروان هر چهار دیدگاه در تعریف کذب به آیه نخست سوره منافقون استناد کرده‌اند. پیروان دیدگاه نخست که دروغ را مطابقت‌نداشتن خبر با واقع خارجی می‌دانستند، دروغگویی منافقان را به سه وجه تبیین کرده‌اند: اول آنکه منافقان در شهادت و گواهی خویش دروغگویند. وقتی کسی به خبری گواهی می‌دهد، بدان معناست که آن را پذیرفته و بدان ایمان آورده است و چون منافقان به رسالت پیامبر ایمان نیاورده بودند، این سخن آنان که «نَشْهَدُ» (گواهی می‌دهیم) دروغ است (طوسی، ۱۴۰۵، ج ۱۰، ص ۱۱). وجه دوم آن است که منافقان نزد خودشان دروغگو هستند؛ یعنی خویششان را دروغگو می‌دانند؛ چون آنچه را که بر زبان می‌آورند، مخالف واقع می‌دانند.

وجه سوم آن است که هرچند خبر منافقان از رسالت پیامبر صادق و صحیح است؛ ولی شأن و عادت منافقان بر کذب و دروغگویی قرار گرفته است (تفتازانی، ۱۴۱۷، ص ۵۰).

از این سه وجه تنها وجه نخست مطابق با ظاهر آیه و پذیرفتنی است. براساس نظر دوم (نظام) نیز دروغگویی منافقان پرواضح است. سخن منافقان مطابق باورشان نیست، پس آنان دروغگویند.

براساس نظریه سوم (جاحظ) نیز می‌توان گفت منافقان در مجموع سخنشان دروغ گویند؛ زیرا ازسویی به رسالت پیامبر اعتقاد نداشتند و ازسویی دیگر شهادت‌دادنشان نیز با واقعیت خارجی ناسازگار بود. بنابراین بخش اول سخنشان (نَشْهَدُ) مطابق واقع نیست و بخش دوم سخنشان (إِنَّكَ

لَرَسُولُ اللَّهِ) نیز با باورشان ناسازگار است، پس آنان سخنی بر زبان رانده‌اند که در مجموع هم با واقع مخالف است و هم با عقیده آنان، پس منافقان دروغگو هستند.

براساس نظریه چهارم نیز استناد به آیه روشن است. در این آیه خداوند سخن منافقان را «کذب» ندانسته؛ بلکه آنان را «کاذب» نامیده است. این خود دلیل بر تفصیل بین کذب فعلی و فاعلی است.

روایتی نیز از امام باقر ۷ نقل شده است که بر تفصیل بین کذب فعلی و فاعلی دلالت دارد و آیه نخست سوره منافقون را نیز بر همین دیدگاه تفسیر کرده است. طاووس یمانی از امام می‌پرسد: از آن مردمانی آگاهم کن که به مطلب حقی گواهی دادند؛ ولی دروغگو بودند. امام ۷ در پاسخ می‌فرماید: آنان منافقان هستند. به پیامبر گفتند: تو فرستاده خداوند هستی و خداوند فرمود: «آن‌هنگام که منافقان نزدت آیند، گویند: گواهی می‌دهیم که همانا تو فرستاده خداوند هستی و خداوند می‌داند که همانا تو فرستاده‌اش هستی و خداوند گواهی می‌دهد که همانا منافقان دروغ‌گویانند» (طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۶۴).

۳-۶- گسترش دیدگاه صدق و کذب فعلی - فاعلی

پذیرش دیدگاه چهارم و تفکیک میان دو حیثیت فعلی و فاعلی در صدق و کذب، گستره نوینی را در تفسیر قرآن کریم می‌گشاید. قرآن کریم از کذب فعلی با تعبیراتی همچون: «إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا» (کهف، ۵) «أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» (سبأ، ۸) یاد می‌کند. ولی به کذب فاعلی با تعبیر «كَاذِبٌ» یا «أَنَّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ» اشاره می‌کند. در این آیه جمله معترضه - وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ - بر صدق فعلی منافقان دلالت می‌کند، بدان معنا که آنچه منافقان بر زبان می‌رانند، با واقع

خارجی سازگار بوده و خبرشان صادق است؛ ولی چون بدین خبر صدق باور ندارد، آنان کاذب و دروغگویند (کذب فاعلی).

در نمونه دیگری درباره ترسایان می‌فرماید:

«وَيُنذِرُ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا»^۱ (کهف، ۵).

در این آیه و بسیاری از آیات دیگر آمده است که اهل کتاب و بویژه مسیحیان، سخنانشان دروغ است یا آنکه دروغ می‌بافند. به سخن دیگر آنان به کذب فعلی (خبری) متهم هستند؛ چون سخنانشان مطابق واقع نیست. ولی قرآن اهل کتاب را کاذب و دروغگو نخوانده است؛ چون آنان به اعتقادات باطل خویش باور دارند. در مقابل منافقان را دروغگو می‌شمارند، چون هرچند حق را بر زبان آورند؛ ولی بدان باور ندارند.

براساس نظریه چهارم آیاتی که دروغگویی را قسیم و بدیل سفاهت و دیوانگی قرار داده‌اند، نیز به خوبی معنا می‌شوند:

«إِفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ»^۲ (سبأ، ۸).

«إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنُظَنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ»^۳

(اعراف، ۶۶).

در این دست آیات دیوانگی و نابخردی قسیم دروغگویی شمرده شده است؛ چون دیوانه یا سفیه هرچند سخنانش مطابق واقع نباشد؛ ولی دروغگو نیست. سفیه بدانچه می‌گوید، معتقد نیست و دیوانه هم که اصلاً باور و اعتقادی ندارد، پس این دو را نمی‌توان دروغگو نامید. براین اساس در این آیات

^۱ و بیم می‌دهد آنانی را که گویند: خداوند فرزندی بر گرفته است. بدین مطلب علم ندارند، مگر به دروغ سخن نمی‌گویند.

^۲ آیا بر خداوند دروغ بسته است یا آنکه دیوانه است؟

^۳ ما تو را نابخرد می‌بینیم و ما می‌پنداریم که تو از دروغگویان باشی.

دیوانگی و کم‌خردی قسیم دروغگویی شمرده شده است. برای نمونه آیات لعان توجه برانگیز است.

«وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحْدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ * وَالْخَامِسَةُ أَنْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ»^۴ (نور، ۷-۶).

مردی که به همسرش تهمت خیانت زده است و شهادی بر ادعای خویش ندارد، برای آنکه از کیفر در امان بماند، باید پنج سوگند بخورد، چهار سوگند بر آنکه «بی‌گمان او از راستگویان است» و سوگند پنجمی بر آنکه «لعنت خدا بر او اگر از دروغ‌گویان باشد». در هر دو گونه سوگند ساختار فاعلی صدق و کذب به کار رفته است. در واقع آنچه که مرد بر آن سوگند می‌خورد، باور قلبی و دریافت یقینی وی از واقعیت است.

یکی از نمونه‌های برجسته در این باب آیات ۲۷-

۲۶ سوره یوسف است:

«إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ فَصَدَقْتَ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ * وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبْتَ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ»^۵.

در این آیات آنگاه که از پاکدامنی یا گنهکاری یوسف پیامبر و همسر عزیز مصر سخن به میان می‌آید، در هر دو فرض (صدق و کذب)، درباره زن ساختار فعلی (فَصَدَقْتَ، فَكَذَبْتَ) و درباره حضرت یوسف ساختار فاعلی (هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ، هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ)

^۴ و آن کسان که به همسرانشان تهمت می‌زنند و شهادتی جز خودشان ندارند، پس هریک از آنان چهار بار به خداوند سوگند بخورد که همانا از راستگویان است و [سوگند] پنجم که همانا لعنت خداوند بر او باد، اگر او از دروغ‌گویانند.

^۵ اگر جامه‌اش از پیش دریده است، زن راست می‌گوید و او از دروغ‌گویان است و اگر جامه‌اش از پس دریده است، زن دروغ می‌گوید و او از راستگویان است.

بی‌گمان توجه به تفاوت دو ساختار فعلی و فاعلی ماده صدق و کذب در آیات قرآنی، ظرایف و حکمت‌هایی را بر پژوهشگران آشکار خواهد ساخت.

کتاب‌نامه

۱. آمدی، عبدالواحد بن محمد تمیمی (۱۳۶۶ش)، غرر الحکم و درر الکلم، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۲. ابن‌ابی‌العقیل، عبدالله (۱۴۰۰ق)، الشرح علی الالفیه، قاهره: دارالتراث.
۳. ابن‌اثیر، مبارک جزری (بی‌تا)، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۴. ابن جوزی، محمد (۱۴۲۲ق)، زادالمسیر فی علم التفسیر، بیروت: دارالکتب العربی.
۵. ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۵ق)، الشفاء، الالهیات، قم: مکتبه المرعشی النجفی.
۶. ارسطو (۱۳۶۷ش) متافیزیک، ترجمه دکتر شرف‌الدین خراسانی، تهران: نشر گفتار.
۷. استرآبادی رضی‌الدین (۱۳۹۸ق)، الشرح علی الکافی، تهران: مؤسسه الصادق.
۸. افلاطون (۱۳۶۷ش)، دوره آثار، ترجمه محمدحسین لطفی، تهران: انتشارات خوارزمی.
۹. آیر، آلفرد جولز (۱۳۸۵ق)، زبان حقیقت و منطق، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران: نشر دانشگاه صنعتی.
۱۰. بحرانی، سیدهاشم (۱۴۱۵ق) البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: نشر بعثت.
۱۱. تفتازانی، سعدالدین (۱۴۱۷ق)، مختصرالمعانی، قم: دارالفکر.

الصادقین) به کار رفته است. بی‌گمان این تفاوت تعبیر دربرگیرنده نکته‌ای بلاغی و حکمتی قرآنی است.

بررسی ساختارهای فعلی و فاعلی در همه نمونه‌های کاربرد صدق و کذب در قرآن کریم ازسویی می‌تواند بیش از پیش دیدگاه چهارم را تقویت کند و ازسویی دیگر نکات تفسیری و معانی بدیعی را آشکار سازد.

۴. خلاصه و نتیجه‌گیری

اندیشمندان مسلمان دو ملاک برای تعریف صدق و کذب در نظر داشته‌اند: واقع عینی (وجود خارجی) و باور خبردهنده (وجود ذهنی). بیشتر آنان واقع عینی، برخی باور خبردهنده و برخی هر دو را ملاک تعریف صدق و کذب شمرده‌اند؛ ولی به نظر می‌رسد تفصیل بین صدق و کذب فعلی و فاعلی (خبری و مخبری) بهترین دیدگاه باشد. ملحدی که از عقاید باطل خویش خبر می‌دهد، دروغگو نیست، هرچند خبر او مطابق واقع نباشد. از آن سو کسی را که بر خلاف باور خودش مطالب حقی را بر زبان جاری می‌کند، می‌توان دروغگو نامید، هرچند سخنانش راست است. هرچند پیروان هر چهار دیدگاه به آیه نخست سوره منافقون استناد کرده‌اند؛ ولی بی‌گمان دلالت این آیه بر دیدگاه چهارم (تفکیک بین کذب فعلی و فاعلی) آشکارتر است. ادله قرآنی و روایی نیز این دیدگاه را تقویت می‌کند و البته تفکیک میان حیثیت فعلی و فاعلی به نظر اعتبار عقلی دقیق‌تر است و با برخی از یافته‌ها و پژوهش‌های معاصر زبانشناسی نیز قرابت دارد.

۱۲. توحیدی تبریزی، محمدعلی (۱۳۷۱ش)، مصباح الفقه (تقریر درس آیه الله خویی)، قم: نشر وجدانی.
۱۳. جیمز، ویلیام (بی‌تا)، پراگماتیسم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی. حلی (علامه)، حسن بن یوسف (۱۴۱۵ق)، مختلف الشیعه، قم: جامعه مدرسین.
۱۴. راسخ مهند، محمد (۱۳۸۹ش)، درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و مفاهیم، تهران: سمت.
۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۹۹۹م)، تفسیر الراغب الاصفهانی، مصر: دانشگاه طنطا.
۱۶. رسولی، رضا (۱۳۸۲)، زیادگی اظهار صدق و نظریه غیرتوصیفی، مجله ذهن، ش ۱۳، زمستان.
۱۷. زرکشی، محمد بن عبدالله (۱۳۷۶ق)، البرهان فی علوم القرآن، بیروت: دار احیاء الکتب العربیه.
۱۸. زرکشی، محمد بن عبدالله (۱۴۱۴ق)، البحر المحيط فی اصول الفقه، دارالکتب.
۱۹. درویش، محیی‌الدین (۱۴۱۵ق)، إعراب القرآن وبیانه، دمشق، دار الیمامه.
۲۰. سیدرضی، محمد بن حسین موسوی (۱۳۹۵ق)، نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، قم: مرکز البحوث الاسلامیه.
۲۱. طباطبایی، سیدمحمد حسین (۱۴۲۲ق)، المیزان فی تفسیر القرآن بالقرآن، بیروت: مؤسسه الاعلمی.
۲۲. طباطبایی، سیدمحمد حسین (۱۳۶۴ش)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، تهران: انتشارات صدرا.
۲۳. طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ق)، الاحتجاج، مشهد: نشر المرتضی.
۲۴. طریحی، فخرالدین (۱۴۱۴ق)، مجمع البحرین، تهران: مؤسسه البعثه.
۲۵. طوسی (شیخ)، محمد بن حسن (۱۴۰۵ق)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۶. عاملی (شهید ثانی)، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۰ق)، الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه، قم: نشر داوری.
۲۷. عاملی (شهید ثانی)، زین‌الدین بن علی (۱۴۰۲ق)، شرح البدایه فی علم الدرايه. تهران: المکتبه العلمیه.
۲۸. عسکری، ابوهلال (۱۴۱۲ق)، الفروق اللغویه، قم: جامعه مدرسین.
۲۹. فخررازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، بیروت: دار احیاء التراث.
۳۰. فولکیه، پل (۱۳۷۰ش)، فلسفه عمومی، ترجمه دکتر یحیی مهدوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳۱. لواسانی، سیدحسن حسینی (۱۴۲۵ق)، نور الافهام فی علم الکلام، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۳۲. مازندرانی، ملا صالح (۱۳۸۸ق)، شرح اصول الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۳. مسلم بن الحجاج (۱۳۷۴ق) المسند الصحیح، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۴. ملاصدرا، صدرالدین محمد شیرازی (۱۹۸۱م)، الاسفار العقلیه الاربعه، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۵. ناگل، ارنست و دیگران (۱۳۶۴ش)، برهان گودلی و حقیقت برهان، ترجمه اردشیر، تهران: انتشارات موسی.